بسم الله الرحمن الرحیم

شنبه 21/11/91

جلسه 835

بحث در این بود که اگر احتیاط حرجی بشود مثلا بدانیم یکی از این دو آب نجس است اگر آن آب را می شناختیم مشکلی نبود از او اجتناب وآب دیگر را می خوردیم مشکلی نبود ودچار حرج نمی شدیم اما به خاطر علم اجمالی ما می خواهیم از هر دو آب اجتناب کنیم وبه این خاطر به حرج می افتیم، می خواستیم ببینیم آیا طبق مبانی مختلف در تفسیر قاعده لا حرج تحریم شرب نجس در اینجا مصداق قاعده لاحرج می تواند بشود یا نه؟

آخوند فرمود طبق تفسیر شیخ که لاحکم ینشأ منه الحرج هذا حکم ینشأ منه الحرج، چون این حکم است که باعث شد که در ظرف اشتباه وفرض علم اجمالی عقل حکم به احتیاط کند نوعا هم با این فرمایش آخوند موافقت کرده اند.

استاد: لکنه غیر تام، چون شیخ وبه تبع ایشان نائینی اینجور تفسیر کرده اند لاحرج را که اصل آن چیزی که غیر قابل تحمل است عادة فعل است مثلا وضوء در شرائط سخت او غیر قابل تحمل است، ولی عرفا وجوب وضوء را هم میگویند حکم غیر قابل تحمل وضو غیر قابل تحمل است یعنی حرجی، پس از لا حرج اراده شده حکم وجوب وضوء در این شرائط سخت چون این حکم عرفا مصداق چیزی است که قابل تحمل نیست، ولو بالاصالة وضوء در شرائط سخت غیر قابل تحمل است ولکن اطلق اسم المسبّب علی سببه لذا به این وجوب می گویند غیر قابل تحمل است، ما می گوئیم طبق این فرمایش تحریم شرب ماء نجس معلوم بالاجمال این تحریم عرفا حکم غیر قابل تحمل نیست، یا مثلا من میدانم یکی از این صد مایع آب طاهر هست ولذا برای احراز وضو با ماء طاهر باید با همه صد آب وضو بگیرم آیا فی علم الله آن وضوء با آب طاهر واقعی حکم غیر قابل تحمل است یا نه او قابل تحمل است بلکه حکم عقل به وجوب احراز امتثال غیر قابل تحمل است؟

بله قبول داریم که وجوب وضوء به ماء طاهر در این حال حکم ینشأ منه الحرج یعنی معد است اما به این حکم نمی گویند حکم غیر قابل تحمل، پس طبق این مبنا حکم واقعی در اینجا حکم حرجی نیست وقاعده لا حرج آن را بر نمی دارد.

مبنای دوم: که مرحوم آخوند فرموده که لا حرج یعنی لا فعل حرجی ادعاء به غرض نفی حکم آن، یعنی لا وضوء حرجی لا غسل حرجی و...

طبق این مبنای آخوند فرمود که وجوب وضوء در این مثال علم اجمالی به اینکه یکی از این صد مایع آب است وبقیه آب نیست وجوب وضو در این مثال حرجی نیست چون وضو با آب طاهر حرجی نیست.

استاد: این مبنا تمام نیست، چونما جعل علیکم فی الدین من حرج می گوید ما در دین بر شما مشقت شدیده قرار ندادیم ووضوء در شرائط سخت که حرج نیست بلکه موجب حرج است، حرجی است نه حرج، یا وضوء با آب سرد برای مریض ضرری است نه ضرر، گفت لا ضرر نگفت لا ضرریّ،

ثانیا: علاوه ما از ما جعل علیکم فی الدین من حرج نمی توانیم نفی ادعائی فعل حرجی را استفاده کنیم، بلکه نفی حقیقی است که می خواهد بگوید ما جعل نمردیم در دین حرج را بر شما مردم، این نفی حقیقی است نه ادعائی، نفی ادعائی مثل لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد به غرض نفی کمال، یا لاربا بین الوالد والولد به غرض نفی حرمت، اگر می گفت لاوضوء حرجی می گفتید به غرض نفی وجوب است، اما نفی جعل نفی حقیقی است حقیقتا جعل نشده در دین حرج بر مردم،

ثالثا: برای نفی وجوب که لازم نیست ادعاء کنند که فعل نیست، مثلا برای اینکه بگویند وضو بر مریض واجب نیست نمی گویند وضوء مریض وضوء نیست یا وجود ندارد، اینها لسان نفی نفی صحت است نه نفی وجوب، چون وجوب میرود روی عنوان، نفی وجود در خارج چه ربطی دارد به نفی وجوب، شما که می خواهید نفی وجوب کنید باید موضوع را نفی کنید، مثلا بر مستطیع حج واجب است منتهی کسی که حج بر او واجب است منتهی به حرج می افتد باید بگوئید: هذا لیس بمستطیع ای لا یجب علیه الحج ولو پول حج را هم دارد اما حج رفتن برایش حرجی است که نفی موضوع شده به غرض نفی وجوب، اما حجه لیس بحج یا لا یوجد منه الحج اینها نفی وجوب نیست بلکه نفی صحت است، ولذا اگر کسی پول حج را هم دارد اما حج رفتن برایش حرجی است مثل اینکه اگر حج برود به خاطر بی خانگی یا مجردی دچار مشقت شدیده می شود بعضی ها مثل صاحب عروة وآقای خوئی گفته انداو مستطیع است پول دارد مستطیع است، اما لا حرج نفی می کند وجوب حج را از او، واین هم فائده دارد لذا اگر مقدسی گفت سختی را تحمل می کنم خانه نخرید یا ازدواج نکرد وبه حرج افتاد وبه حج رفت یجزیه عن حجة الاسلام، چون کسی که می گوید این آقا مستطیع است می گوید که لا حرج فقط وجوب را برداشت که فوقش به لسان نفی حکومت می گویند که لیس بمستطیع که معنایش عدم وجوب حج است، اما اگر بگوید حجه لیس بحج این یعنی حجش باطل است.

مبنای سوم ما اختاره السید الصدر: گفته حرج نه حکم است نه این فعل، نه وجوب وضوء در شرائط سخت حرج است نه خود وضوء، حرج آن مشقت شدیده است که مسبب است ازوضوء، ولی لا حرج مفادش این است که ای لا مشقة شدیدة، ولی مفادش این نیست که هیچ مشقت شدیده ای در عالم وجود ندارد چون مشقت شدیده که در عالم زیاد است مثل اینکه از فقر وبیماری دچار مشقت شدیده می شود، لذا عرف می گوید یک قید لبی دارد که لا مشقة شدیدة من ناحیة حکم الشارع، یا در لاضرر هم همین است نه وجوب وضوء برای مریض ضرر است نه خود وضوء بلکه ضرر مسبب از وضوء است ضرر سبب است برای آن بیماری که بدنش بر اثر وضو چرکین میشود ولا ضرر می گوید ضررر نیست یعنی ضرر ناشی از حکم شارع، خوب وقتی گفت ضررِ ناشی از حکم شارع نیست پس باید این وضوء واجب نباشد چون اگر این وضو واجب باشد ومتدین وضو بگیرد ضرر او می شود ناشی از حکم شارع،

استاد: نسبت به لا ضرر حرف آقای صدر قابل توجیه است کما علیه العراقی(قدهما)، لاضرر أی لاضرر ناشئ عن الحکم الشرعی، چون اخبار از عدم ضرر به طور مطلق که معنا ندارد بلکه این مقید است لبّا که لاضرر ناشئ عن الحکم الشرعی نفی می کند ضرر مقید را، خوب این قابل توجیه است، چون لسان لاحرج نداریم ولی لسان لاضرر داریم واحتمال سومی که شمای آقای صدر در آن مطرح فرمودید احتمال وجیهی است وبه عنوان یک احتمال آنرا می پذیریم، ولو این معنا متعین نیست چون ما می گوئیم ممکن است لاضرر نفی ضرر باشد ادعاء ، ولی آقای صدر می گوید نفی حقیقی ضرر مقید است یعنی نفی حقیقی می کند ضرر ناشی از حکم شرعی را، ما می گوئیم نه ممکن است نفی ضرر باشد ادعاء به غرض نفی احکامی که منجر به ضرر می شود، نتیجه یکی است اما نحوه تفسیر فرق می کند،

اما جناب آقای صدر در لا حرج ما لسان لا حرج نداریم بلکه ماجعل علیکم فی الدین من حرج داریم یعنی ما در دین بر دوش شما مردم مشقت شدیده قرار ندادیم، یعنی بر دوش شما چیزی قرار ندادیم که مستلزم مشقت شدیده باشد، این اصلا نفی جعل است وما متعتقدیم که متعلق جعل حکم نیست، یکوقت به ما اشکال نکنید که حالا که می گوئید آیه "ماجعل علیکم فی الدین من حرج" نفی جعل می کند چرا مسلک شیخ را نپذیرفتید که می گفت نفی جعل حکم حرجی؟ می گوئیم نه! اصلا ما معتقدیم متعلق جعل در لسان کتاب وسنت در خیلی از موارد فعل است نه حکم، اینکه امروز می گویند جعل احکام تعبیر غلطی نیست اما لسان کتاب وسنت در خیلی از موارد مفعول ومتعلق جعل را در خیلی از موارد فعل قرار می دهد، مثلا: رجل جعل علی نفسه صوم شهر، یا جعل علی المراة الغسل، وضع الله عنک الصیام در مقابل وضع علیک که به معنای رفع عنک وما جعل علیک است، اصلا متعلق وضع یا جعل خود فعل است جعل خود صوم بر مکلف یعنی صوم را بر عهده مکلف گذاشت، مثل "لله علی الناس حج البیت" یعنی خدا بر عهده مردم خود حج را گذاشت نگفت وجوب حج را گذاشت، کتب علیکم الصیام یعنی خود صوم را نوشت نه اینکه وجوب صوم را نوشته باشد، اینجا هم " ماجعل علیکم فی الدین من حرج" متعلق جعل حکم شرعی نیست، بلکه یعنی خدا بر عهده شما کار طاقت فرسا قرار نداده است ولذا به نظر ما متعین در قاعده لاحرج معنی چهارم است.

المعنی الرابع: مراد از حرج مشقت شدیده است ومراد از نفی جعل مشقت شدیده بر مردم یعنی نفی جعل فعلی که مستلزم مشقت شدیده است، ما جعل علیکم فی الدین من حرج یعنی ماجعل علیکم فعلا موجبا للحرج والمشقة الشدیدة، چون حرج اسم مشقت شدیده است نه اسم حکم شرعی، متعلق نفی جعل حرج است نه حکم حرجی، چون آیه نگفت که ماجعل علیکم فی الدین حرجیا بلکه گفت ماجعل علیکم فی الدین من حرج، یعنی بر شما فعلی قرار نداد که موجب مشقت شدیده باشد وتحمل آن را بر شما نگذاشت، وجوب نماز که مشقت شدیده نیست، مشقت شدیده همان حالتی است که بعد از وضوء در شرائط سخت یا خود وضوء در شرائط سخت را بر شما نگذاشت،

فلا یقاس ما جعل علیکم فی الدین من حرج بقاعدة لاضرر، علاوه که مسلک آخوند در قاعده لا ضرر هم درست نیست، چون فعل ضرری ضرری است نه ضرر، لاضرر نفی ضرر می کند نه نفی فعل ضرری.

پس به نظر ما قاعده لاحرج وجوب احتیاط را چون حرجی است می تواند بردارد، ولی اگر نتوانست وجوب احتیاط را بردارد حکم واقعی برداشته نمی شود.

آقای خوئی در مصباح الاصول خواسته مطلبی را بگوید، فرموده:

این مسلک آخوند در قاعده لاحرج که می گوید لافعل حرجی یا در قاعده لاضرر لافعل ضرری با مسلک شیخ که می گوید طبق مسلک شیخ که می گوید لافعل ینشأ منه الحرج او الضرر غیر لز بحث لزوم احتیاط یک جای دیگر هم ثمره دارد وآن در بحث خیار غبن است، طبق مسلک شیخ می شود گفت لزوم بیع در موارد بیع غبن حکم ینشأ منه الضرر، از لزوم این بیع ضرر متوجه مغبون می شود لذا نفی می شود لزوم چون این لزوم حکم ینشأ منه الضرر، اما طبق مسلک آخوند که می گوید لا موضوع ضرری ولا فعل ضرری، عقد غبنی که ضرری نیست حالا اگر این عقد غبنی عقد جائز بود مگر ضرری بود پس عقد غبنی که ضرری نیست لذا اگر عقد غبنی ببندد به شرط خیار اینکه ضرری نیست لزومش ضرری است پس طبق مسلک آخوند نمی شود با قاعده لاضرر لزوم بیع غبن رل برداشت اما طبق مسلک شیخ می شود این را برداشت.

و فیه: این مطلب درست نیست واگر هم درست باشد خود آخوند این حرف را قبول ندارد، واتفاقا در حاشیه مکاسب می گوید این مسلک من در قاعده لاحرج ولاضرر خیلی به درد می خورد در بحث خیار غبن، طبق مسلک آخوند می گوئیم عرفا بیع غبنی و بیع با اختلاف فاحش بین ارزش ثمن ومثمن عقد ضرری است، اگر در خود عقد شرط الخیار کند بله ضرری نیست ولی اگر در خود عقد شرط الخیار نکند ضرری وزیان آور است عرفا، خود این عقد زیان آور است عرفا نه لزومش یعنی ولو شارع حکم به لزوم نمی کرد باز عرفا می گفتند این عقد زیان آور است چون خود این عقد زیان زا است چون بیع بدون شرط الخیار در خود عقد مستتبع ومقتضی لزوم است عرفا ولذا زیان آور است.

اتفاقا آخوند می گوید اگر مسلک من را قبول نمی کردید طبق مسلک شیخ اگر بایع که غابن است حاضر است أرش وما به التفاوت بدهد دیگر حکم به لزوم لا ینشأ منه الضرر، بخلاف مسلک من که این بیع ضرری است ولا بیع ضرری به غرض نفی حکمش وحکمش لزوم است ولو بایع غابن می گوید من حاضرم ارش بدهم.